

• پخش شده در:

« کانال نقد آتئیسم (ضد خدا) و اسلام ستیزان »

آدرس ما در صفحات اجتماعی :

✓ تلگرام :

<https://telegram.me/NaghdeAtheist>

✓ اینستا گرام :

https://www.instagram.com/Naghde_Atheist

بسم الله الرحمن الرحيم

بنده سینا حیدری اسبوی در این کتاب سعی دارم به چند نکته که موارد بحث های مهمی با ملحدین هست رو بررسی کنم

۱- اثبات خداوند (به روش شبه فلسفی، فلسفی، علمی)

۲- آیا خداوند خالق دارد؟

۳- کوانتوم

۴- بررسی قوانین ۱ و ۲ و ۳ ترمودینامیک درباره رد ازلی بودن دنیا و انرژی

۵- ثابت کیهانی

۶- مالتی ورس (جهان های موازی)

۷- بررسی و نقد بوئینگ ۷۴۷ (=تیر خلاصی به بی خدایان)

در مرحله اول از برهان کیهان کلامی شروع میکنم که توسط ویلیام کرایگ بیان شده و بنده تقریر خودمو از این برهان شرح میدم:

«برهان کیهان کلامی»

پرسش:

آیا خدا وجود دارد؟؟

آیا این دنیا ازلی است؟

آیا این دنیا همیشه بوده و خواهد بود؟

یکی از این پاسخ های عالی به ملحدین برهان کیهان کلامی است.

و تقریر خود برهان:

۱- آگه چیزی بوجود اومد علت داره و نیاز مند محدث است.

۲- دنیا بوجود آمده (حادث) است.

نتیجه: پس دنیا علت داره.

آیا مقدمه اول درست است؟؟

تحلیل میکنیم:

اعتقاد داشتن به اینکه این دنیا بدون علت بوجود بیاد و ازلی هست مثل اینکه کلاهی جادویی داریم و مرغی رو از تو کلاه کامل و سالم بیرون بیاریم بدون علت!!
در مجموع ایمان داشتن به جادو هست!!

و اما اگر چیزی از هیچ بوجود میاد چرا در هر وقت بوجود نمیاد تا ما شاهد اون باشیم؟؟

تجربه روزانه و حتی علم هم ثابت کرده که هرچیزی بوجود میاد نیازمند علت هست.

مانند بوجود آمدن تخم مرغ از خود مرغ.

مرغ عامل هست و تخم مرغ پدید آمده است (نمونه ای از علت).

آیا مقدمه دوم درست است؟؟

تحلیل میکنیم:

آیا دنیا همیشه بوده ازلی هست و پایان نخواهد داشت؟؟

ملحدین برای فرار از خدا باوران هر وقت که کم میارن میگن این دنیا همیشه بوده و خواهد بود!!
این ملحدین علم زده هستند و حتی از قانون دوم ترمودینامیک هم خبری ندارند!!
قانون دوم ترمودینامیک بیان می کند که در یک پروسه طبیعی ترمودینامیکی جمع انتروپی سیستم های شرکت کننده در آن پروسه همواره افزایش می یابد. به بیان دیگر هیچ پروسه ترمودینامیکی وجود ندارد که با افزایش انتروپی همراه نباشد. این افزایش انتروپی برابر است با افزایش اتلاف انرژی. قانون اول ترمودینامیک تنها بیانی از تئوری کار و انرژی یا قانون بقای انرژی است. یک آونگ ساده یا یک آونگ ایده آل برای همیشه به نوسان ادامه می دهد. فیلمی از یک آونگ که به جلو و عقب نوسان می کند را در نظر بگیرید. اگر ما فیلم را برعکس نشان بدهیم، نخواهیم توانست آن را از حالت عادی تشخیص بدهیم.
اما برداری (نشانگری) برای زمان وجود دارد. دامنه نوسان آونگ به تدریج کوچکتر می شود. اگر توپی را از ارتفاع خاصی رها کنید، در هر بار برخورد توپ با زمین، کمتر از دفعه قبل بالا خواهد آمد. فیلمی از این توپ در دنیای واقعی، هنگام پخش برعکس، متفاوت دیده خواهد شد. قطعات یخ در داخل فنجان چای ذوب می شوند در حالی که چای سردتر می شود.
هیچ تناقضی با قانون اول ترمودینامیک نخواهد داشت اگر ما بینیم که در داخل یک فنجان چای قطعات یخ تشکیل شده و چای گرمتر شود. این با قانون بقای انرژی سازگار است اما «ما هیچگاه چنین چیزی را نمی بینیم». قانون دوم ترمودینامیک توضیح می دهد که چرا چنین چیزی اتفاق نمی افتد.

پس اگر دنیا ازلی است همیشه بوده و خواهد ماند چرا قانون دوم ترمودینامیک خلاف این موضوع رو میگه؟؟
پس دنیا ازلی نیست چون اگه ازلی بود نبایست انرژی تمام میکرد.

و در سال ۱۹۱۵ آلبرت انشتین طبق فرمول نسبیت خود اعلام کرد و فرمول

$$E=mc^2$$

بهمون کمک میکنه شناخت بهتری از دنیا داشته باشیم.

دو دانشمند به نام های:

الکساندر فریدمن و جورج لومیتز با این فرمول پیش بینی کردند که دنیا در حال انبساط (جمع شدن) است.

و در سال ۱۹۲۹ ادوین هابل هم اثبات کرد که تمام دنیا از یک نقطه نشأت میگیره. این محاسبات نشون میده دنیا هم از یه نقطه شروع شده و حتی در یک نقطه به هم خواهد پیوست. برای رد این اکتشاف دانشمندان ملحد نظریه های زیادی ارائه کردند که همشون با بررسی های دقیق رد شد.

و اخیرا سه دانشمند هم به نام های:

بارز ارفین

الان گوث

الکساندر فلنلکن

با این موارد کاملا ثابت کردند که دنیا شروع دارد پس نمی تواند ازلی باشد پس باید شروعی داشته باشد.

پس این ایده که به نام جهان های موازی مشهور است ثابت میکند که حتی اگر جهان های موازی وجود هم داشته باشند پس همگی علت دارند و بوجود آمده اند.

پس نتیجه میگیریم که هر دو مقدمه صحیح هستند پس دنیا بوجود آمده و نیازمند علت است.

پس نتیجه این است که کیهان نمیتونه خود به خود بوجود بیاد پس دنیا تحت نظر وجودی شکل گرفته که قادر بر همه چیز هست نا محدود ازلی و ابدی هست و معلول علت هاست.

ما به این وجود میگوییم ← خدا →

برهان حدوث

حادث: پدید آمده

محدث: پدید آورنده

برهان حدوث یکی از برهانهای اثبات وجود خداوند است که عمدتاً به وسیله متکلمان مورد استفاده قرار میگیرد. در این برهان، حدوث شی حادث موجب نیازمندی آن به علت شناخته میشود. مراد از حادث امری است که سابقه عدم و نیستی دارد و بعد از نبودن به وسیله علت بوجود آمده و بود شده است. به بیان دیگر بر اساس دیدگاه متکلمان خصوصیتی که موجب میشود شی نیازمند به علت باشد، حدوث است و خصوصیتی که موجب میشود شی بینیا از علت باشد، قدیم بودن است. بر همین اساس طرفداران این نظریه قدیم را منحصر در خداوند میدانند و برای همه چیز غیر از خداوند ابتداء زمانی قائل میشوند. ادعای متکلمان در این برهان این است که هر امر حادثی نیازمند علتی است که او را از نیستی به مرحله هستی برساند. اگر این علت نیز امر حادثی باشد او هم نیازمند علتی دیگر خواهد بود. علت سوم هم اگر مانند امر اول و دوم امری حادث باشد او نیز نیازمند علتی دیگر خواهد بود و...

از آنجا که تسلسل در علتها محال است، سلسله حوادث در نهایت باید به علتی ختم شود که دیگر حادث نباشد؛ یعنی امری قدیم باشد و سابقه نیستی و عدم در آن راه نداشته باشد. بنابراین متکلمان اسلامی معتقدند که هر معلولی حادث و در نتیجه نیازمند علتی است که قدیم باشد. استدلالی که متکلمان از طریق این برهان برای اثبات وجود خالق برای این عالم استفاده میکنند این گونه است:

۱_عالم متغیر است.

هر متغیری حادث است.

پس عالم حادث است.

۲_عالم حادث است.

هر حادثی نیازمند محدثی است.

پس عالم نیازمند محدثی است.

به دلیل باطل بودن تسلسل در علتها، محدث عالم باید امری غیرحادث باشد؛ یعنی امری قدیم باشد. این امر قدیم همان خداوند است.

دلیل متکلمان بر حادث بودن عالم این است که چون عالم خالی از حرکت و سکون نیست پس خالی از حوادث نخواهد بود. هر جسمی باید مکانی داشته باشد و در آن مکان، یا ساکن خواهد بود و یا متحرک و حرکت و سکون هر دو اموری حادث هستند.

دلیل متکلمین بر این که هر چیزی که محل حوادث است امری حادث خواهد بود این است که اگر چنین موجودی حادث نباشد باید قدیم باشد و در این صورت همراه با این موجود قدیم یا از آن حوادث چیزی وجود خواهد داشت و یا این که چیزی وجود نخواهد داشت. در صورت اول اجتماع قدم و حدوث در شی واحد لازم میاید و این امری محال است. در صورت دوم هم لازم میاید که جسم همزمان از حرکت و سکون خالی باشد و این هم امری محال است.

صاحب کتاب غایت المرام در بیان دیدگاه متکلمین این گونه میگوید: شکی نیست که حوادث بسیاری وجود دارند که بعد از عدم بوجود آمدهاند. وجود این حوادث یا از ناحیه خودشان است و یا از ناحیه غیرشان. وجود آنها نمیتواند از ناحیه خودشان باشد؛ چون در این صورت آنها باید همیشه موجود میبودند در حالی که این گونه نیستند و آنها قبلاً معدوم بودهاند. اگر وجود این حوادث ناشی از غیر باشد، در این صورت در مورد همان غیر نیز این سؤال مطرح میشود که وجود او از کجاست و در نتیجه یا باید به موجودی برسیم که وجودش از غیر خودش نباشد و مبدأ همه حوادث موجود باشد و یا این که سؤال از علت وجود به صورت تسلسلی مطرح شود و در نتیجه ما هرگز نتوانیم به موجودی برسیم که وجودش را از غیر نگرفته باشد و این امری محال و غیر ممکن است. پس باید به موجودی برسیم که وجودش از خودش است و او علت همه عالم حوادث است.

برهان امکان و وجوب

توضیح برهان امکان و وجوب

۱- در عالم خارج، بدون شک موجودی وجود دارند. (حداقل وجود خودمان بدیهی است)
 ۲- اگر این موجود واجب الوجود بالذات باشد، حکم ثابت شده و پذیرفته ایم که یک واجب الوجود بالذات، وجود دارد، ولی اگر ممکن الوجود بالذات باشد، برای اینکه باشد، نیازمند علت است. حال علت آنرا بررسی میکنیم، و به همین ترتیب اگر واجب الوجود بالذات باشد حکم ثابت شده است و در غیر اینصورت علت آن نیز، محتاج علت دیگری خواهد بود و به همین روال ادامه میدهیم.

۳- اگر این سلسله از علتها به یک واجب الوجود بالذات منتهی نشوند و در پس هر علتی، یک علت که خودش ممکن الوجود است، قرار داشته باشد، لازم میشود که در این سلسله علتها یا دور وجود داشته باشد و یا اینکه این سلسله علتها تا بینهایت ادامه پیدا کند، یعنی تسلسل علل پیش بیاید.

۴- دور و تسلسل، هر دو باطل هستند، و تحقق آنها محال است، پس سلسله علل باید در جایی ختم شود.

نتیجه: سلسله علل باید به واجب الوجود بالذات ختم شود، زیرا اگر به واجب الوجود بالذات ختم نشوند، سلسله علل ادامه پیدا خواهد کرد.

واجب الوجود و ممکن الوجود.

انسان بعد از پی بردن به این دو وجه در موجودات عالم، باز متوجه می شود که ماهیت یک موجود، بدون وجود، نمی تواند تحقق خارجی پیدا کند. ماهیتها مثل قالبهایی هستند که اگر محتوی وجود باشند موجود می شوند و اگر خالی از وجود باشند قالبهایی صرفاذهنی خواهند بود؛

مثل سیمرغ ، دیو ، اردهای هفت سر و امثال آنها که ماهیاتی هستند بدون وجود خارجی و قالبهایی هستند بدون محتوا. بنا بر این ، ماهیت گاه موجود است مثل درخت ، انسان ، عقل و ... ، و گاه معدوم است مثل سیمرغ ، دیو و همچنین ممکن است ماهیتی در زمانی موجود و در زمانی دیگر معدوم باشد مثل انواع دایناسورها که روزی موجود بودند ولی اکنون تحقق خارجی ندارند ؛ یا مثل انسان که روزگاری وجود نداشت و اکنون موجود است. فلاسفه از این خصلت ماهیت ، مفهوم دیگری انتزاع نموده آن را «امکان» نامیده اند. بنا بر این ، موجودات دارای ماهیت ، همگی دارای امکان بوده ، « ممکن الوجود و العدم » هستند ؛ یعنی ممکن است تحقق خارجی داشته باشند و ممکن است تحقق خارجی نداشته باشد. به عبارت دیگر ، برای هر ماهیتی ، فرض عدم جایز است ، همانطور که برای هر ماهیتی فرض وجود نیز جایز است. به تعبیر دیگر ، هر ماهیتی به خودی خود ، نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم ؛ بلکه نسبتش به وجود و عدم یکسان می باشد. برای مثال می توان نبود انسان یا ملائک یا عالم ماده را فرض نمود ؛ کما اینکه فرض وجود برای سیمرغ و دیو بلامانع است. بر این اساس ، ممکن الوجود را تعریف کرده اند به موجودی که نسبتش به وجود و عدم یکسان است ؛ یعنی مثلاً «انسان بودن» ، نه مساوی با «وجود داشتن» است ، نه مساوی با «عدم بودن». اگر «انسان بودن» مساوی با «وجود داشتن» بود ، در این صورت انسان همواره باید می بود و عدم بردار نبود ؛ چون وجود ، نقیض عدم است و عدم را قبول نمی کند. همچنین اگر «انسان بودن» مساوی با «عدم بودن» بود ، باید هیچگاه پا به عرصه وجود نمی گذاشت ؛ چون عدم نیز نقیض وجود می باشد و وجود را قبول نمی کند.

اما برعکس ماهیات - که نسبتشان به وجود و عدم یکسان است - خود وجود همواره تحقق دارد و محال است که موجود نباشد. چون از فرض نبود وجود ، تناقض لازم می آید ؛ چرا که وجود ، نقیض عدم است ؛ پس محال است که وجود ، معدوم شود. فلاسفه از این خصلت وجود ، مفهومی به نام «وجوب» انتزاع نموده اند.

ملاک احتیاج به علت چیست؟

برخی به اصطلاح فلاسفه غربی ، که فرسنگها از معارف حکمای الهی فاصله دارند خیال نموده اند که ملاک نیازمندی به علت ، موجود بودن است. لذا بدون آنکه مقصود حکمای الهی را به درستی دریابند ، اصل علیت را چنین بیان نموده اند: « هر موجودی محتاج علت می باشد ». این افراد خود

شیفته، بعد از این دسته گلی که به آب دادند ، آنگاه چنین گفتند که: چون خدا هم موجود است ، پس او هم باید علتی داشته باشد. در حالی که در هیچ کتاب معتبر از کتب حکمای الهی ، چنین تعریفی از اصل علیت وجود ندارد. تعریف حکمای الهی از اصل علیت چنین است: هر ممکن الوجودی، محتاج علت است.

آیا ممکن الوجود، در بقا هم محتاج حضرت وجود است؟

گفته شد که ممکن الوجود، وجود نیست بلکه وجود دارد.

و گفته شد که وجود، محال است عدم شود؛ لذا وجود، واجب الوجود می باشد؛ یعنی از وجود، نمی توان وجود را سلب نمود. همان گونه که عدم، واجب العدم است؛ چون از عدم نیز نمی توان عدم را سلب نمود. کما اینکه ماهیت (ممکن الوجود و العدم) نیز واجب الامکان است؛ و نمی توان امکان را از ذات آن سلب نمود. لذا ماهیت آن هنگام که وجود دارد، وجود نیست، کما اینکه عدم هم نیست، بلکه وجود دارد؛ یعنی حضرت وجود، او را اراده نموده است؛ همان گونه که ما صور خیالی خود را اراده می کنیم و بلافاصله ظاهر می شوند و تا ما از اراده خود صرف نظر نکرده ایم بقاء دارند و به محض اینکه اراده خود برکشیم، محو می گردند.

وجود، یعنی واجب الوجود؛ یعنی خدا؛ و مخلوق یعنی ماهیت که امکان لازمه اوست.

بجا بر این وقتی گفته می شود: « جهان وجود دارد»، «انسان وجود دارد»، « فرشته وجود دارد»، « روح وجود دارد» منظور این است که «جهان خدا دارد»، «انسان خدا دارد»، « فرشته خدا دارد»، « روح خدا دارد». حال اگر از ارتباط خدا با این امور بریده شود، بدیهی است که وجود نخواهند داشت؛ یعنی خدا نخواهند داشت.

پس مخلوقات نه خارج از خدا هستند، نه درون اویند، نه جزء اویند و نه عین او ؛ بلکه ظهور اراده اویند؛ و ظهور اراده بدون خود اراده نمی تواند که بقاء داشته باشد.

همان گونه که صور خیالی ما نه عین اراده اند، نه جزء اراده اند، نه درون اراده اند و نه بیرون اراده، بلکه ظهور اراده ما هستند. پس تا ما اراده کرده ایم هستند و چون از اراده خود صرف نظر نماییم، فانی می شوند.

برهان حرکت

حرکت امری بدیهیه چون ما در اطراف خودمون هر روز با اون سر و کار داریم، منظور ما از حرکت همین تغییر و تبدل اشیاء است؛ اینکه شب روز میشه، اینکه درختان سبز میشن، اینکه دوباره زرد میشن، اینکه آدمی پیر میشه و... خلاصه اینکه تو عالم ماده همش حرکت و رشد و نمو داریم. حال سوال اینجاس که آیا این حرکات بدون متحرک و فاعل امکان داره یا نه؟

فلاسفه میگن اینکه یک شیء هم حرکت داشته باشه و هم فاعل حرکت خودش باشه امکان نداره، یعنی یه چیز نمی تونه هم تغییر کنه و هم خودش تغییر رو بوجود بیاره؛ پس به یه عامل بیرونی برای ایجاد حرکت نیاز داره؛ و به اصطلاح فلسفی فاعل باید غیر از قابل باشه.

لذا ما برای هر حرکتی به محرک و فاعل نیاز داریم و اون فاعل یا خودش هم دارای حرکت هستش یا نه؛ اگه خودش هم متحرک باشه به یه فاعل دیگه نیاز داریم، و هینجور برو بالا و چون تسلسل باطله باید فراتر از عالم ماده به فاعلی برسیم که اون دیگه ثابت باشه و حرکتی نداشته باشه؛ و اون فاعل خداوند متعاله.

در برهان حرکت استدلال از حرکت که امری بدیهیه در عالم طبیعت است و ما بالبداهه آن را درک می کنیم شروع میشه و در نهایت، به محرک نخستین ختم می شود. همانطور که هر چیزی در عالم طبیعت نیاز به علت دارد حرکت نیز به فاعل نیازمند است و نمی تواند بدون علت موجود شود. اگر این محرک خودش هم متحرک باشد نیاز به محرک دیگری دارد و اگر این سلسله تا بی نهایت به عقب برود دچار تسلسل می شویم، و این یعنی هیچ حرکتی نباید در عالم وجود داشته باشد، در حالی که ما می بینیم در عالم طبیعت حرکت وجود دارد و ما آن را با حواس خود در می یابیم، پس باید سلسله حرکات به محرک نخستینی ختم شود که امری غیرمادی و ماوراء طبیعی است. اون وجود خداوند متعال است که ثابت و بدور از حرکت می باشد.

برهان علیت

برهان علت و معلول در حقیقت بر دو پایه استوار است:

۱. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم حادث و ممکن الوجود است.
 ۲. هر موجود حادث و ممکن الوجود باید منتهی به واجب الوجود گردد، و یا به عبارت دیگر وجودهای وابسته باید سرانجام به یک وجود مستقل منتهی شوند.
- این مطلب چنان روشن است که حتی مابین و منکران وجود خدا نیز آن را پذیرفته اند؛ منتها آنها می‌گویند: ماده یک وجود ازلی و ابدی و مستقل بالذات است، هر چند این سخن با توجه به دلایلی که ثابت می‌کند ماده نمی‌تواند ازلی و ابدی باشد، باطل است.
- با قبول حادث بودن جهان، ما یکی از پنج راه را در پیش داریم که ششمی ندارد:
- یا باید جهان، بدون علت موجود شده باشد
- یا خودش علت خویش باشد
- یا معلولش علت آن باشد
- یا این جهان معلول علتی است و آن نیز به نوبه خود معلول علت دیگری، و به همین ترتیب تا بی‌نهایت پیش می‌رود.
- یا این که قبول کنیم تمام این موجودات حادث متکی به یک موجود ازلی و ابدی در ماورای ماده است؛ و این سلسله علت و معلول سرانجام به واجب الوجود منتهی می‌شود.
- فرض اول یعنی پیدایش جهان بدون علت که آن را فرضیه صدفه می‌نامند واضح البطلان است، زیرا اگر یک امر حادث نیاز به علتی نداشته باشد باید هر موجودی در هر زمان و تحت هر شرایطی حادث شود؛ در حالی که به روشنی می‌بینیم چنین نیست، و برای پیدایش هر حادثه شرایط و اسباب خاصی لازم است.
- همچنین باطل بودن فرضیه دوم، یعنی چیزی علت وجود خودش باشد نیز یک امر بدیهی است؛ چرا که علت باید پیش از معلول باشد، و اگر چیزی بخواهد علت خود باشد باید قبل از وجود خود موجود باشد، (و لازمه آن اجتماع وجود و عدم است) و این همان چیزی است که در اصطلاح علمی از آن تعبیر به دور می‌کنند.

باطل بودن فرض سوم، و این که معلول چیزی، علت وجود آن باشد؛ از این هم واضح تر است و نیازی به توضیح ندارد.

اما باطل بودن فرض چهارم، یعنی ادامه سلسله علت و معلول ها تا بی نهایت نیاز به توضیح مختصری دارد.

تسلسل، یعنی ادامه سلسله علت و معلول تا بی نهایت. این از اموری است که عقل به روشنی آن را باطل می شمرد؛ زیرا هر معلولی نیازمند به علت می باشد و اگر این سلسله تا بی نهایت پیش رود و به واجب الوجود منتهی نشود مفهومی این است که مجموعه ای از نیازمندا را بی نیاز بدانیم، در حالی که مسلما بی نهایت فقیر و محتاج و نیازمند، باز هم فقیر و محتاج و نیازمند است. اگر بی نهایت ظلمت بر هم متراکم گردد، هرگز تبدیل به نور نخواهد شد؛ و بی نهایت جهل، منتهی به علم نمی شود؛ و بی نهایت صفر در کنار هم مبدل به عدد نخواهد گشت. بنابراین باید سلسله علت و معلول ها به جایی منتهی گردد که نیازمند به چیز دیگری نباشد، وجودی باشد مستقل و غنی که هستی اش از ذات خودش می جوشد؛ یا به عبارت صحیح تر عین هستی و وجود مطلق است.

بنابراین نتیجه این است که واجبی بر دنیا احاطه دارد که اوه همان خداوند است.

ما مسلمانان به این واجب الوجود میگوییم ﷻ الله ﷻ

پایان مباحث اثبات خداوند

مبحث دوم

آیا خداوند خالق دارد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

در این مقاله بنده سعی دارم به پرسشی بی پایه که "آیا خداوند خالق دارد؟" که همیشه از جانب بی خدایان مطرح می شود را پاسخ بدهم که جای شبهه ای نماند:

آنان همیشه علم را ملاک قرار می دهند(حواس پنجگانه) و از فلسفه دوری می ورزند، مشکلات عبارت اند از:

الف) هیچ انسانی نمیتونه عاقل تر از دیگری باشه، چون هرکس بهترین داور برای احساسات خودشه.

ب) تعلیم دادن کار غلطیه چون حسیات هرکسی با شخص دیگه ای فرق داره.

پ) همه بحث های علمی و فلسفی کار غلطی هست و بی معناست چون هرکسی حسیات خودشو داره و بحث درباره عقاید کار ابلهانه ای هست و نمیتونیم ارزش ها رو درک کنیم چون حقیقت ثابتی وجود نداره.

بنابراین حسیات ملاک درستی نیست

و در ادامه



جواب این حرف از نظر فلسفه اسلامی بسیار آسونه چرا که این قانون(هر چیزی را باید علت و آفریننده ای باشد) فقط در موجودات ممکن(یعنی در موجوداتی که وجودشان را محتاج موجودی دیگر باشند) صادق است نه در همه موجودات.

اما اگه قرار باشه ما با اشتباهات فلسفی شما هم صدا بشیم و این قانون را درباره همه موجودات قابل اجرا بدانیم منجر به پذیرش تسلل در ناحیه علت و معلول می شویم که هر علتی را علتی است و آن علت را همینطور.... و این واضح البطلان هست

بعلاوه که حتی مادی گرایان نیز به وجود یک موجود ازلی معتقد هستند تا به ورطه تسلسل بی انتها نیفتند. چرا که آنها نیز قانون علیت را میپذیرید فقط موجود ازلی را بدون علم و اراده می دانند.
در مجموع

چیزی که نبود، و موجود شده است، یا خودش خود را موجود کرده، یا غیر او. اگر خودش خود را موجود کرده باشد، یا در هنگامی که موجود بوده سبب وجود خود شده است، یا هنگامی که نبوده. در صورت اول، وجود بخشیدن به موجود، محال است؛ و در صورت دوم باید معدوم، علت وجود شود، و آن هم محال است؛ و اگر غیر او، او را به وجود آورده، اگر غیر آن مانند آن چیز نبوده و موجود شده، حکم او حکم همان چیز است.

اگه قرار باشه خدا خلق شده باشه پس ازلی نیست (تناقض اول)
اگه قرار باشه خدا آفریده شده باشه پس محدوده (ماده و جرم میشه + سرعت)
اگه قرار باشه خدا خلق شده باشه با احساسات میشه حسش کرد

و احساسات پر از تناقضه

و نکته مهم تر اینکه اگه خدا خالق داره چگونه ما به شناخت رسیدیم؟؟
چون زمانی که احساسات باشه هیچ چیز قابل شناخت نیست! (اینم یه تناقض)

چند برهان وجودی در اثبات خداوند

👉👉👉👉👉👉👉

تقریر ملاصدرا از وجود خداوند برهان صدیقین:

برهان اصالت وجود یعنی آن چه که تحقق و اصالت دارد، حقیقت وجود است، نه ماهیت. ماهیات موجودات بالعرض و مجازی هستند.

وحدت وجود؛ به این معنا که حقیقت وجود کثرت بردار نیست و وجود یک واقعیت است، اما دارای مراتبی مثل نور است که شدت و ضعف دارد، اما همه اش نور است.

حقیقت وجود عدم بردار نیست. موجود از آن جهت که موجود است، دیگر معدوم نیست و معدوم نمی‌شود.

حقیقت وجود مساوی با کمال است و هیچ نقصی در حقیقت وجود نیست و اگر در مواردی نقصی پندار می‌شود، از عدم ناشی می‌شود، مثلاً بیماری در انسان ناشی از عدم است و این نقص مربوط به وجود از آن جهت که وجود است، نیست. انسان چون سالم نیست، بیمار و نقص است و سالم نبودن عدمی است.

نتیجه:

حقیقت هستی موجود و عدم بر آن محال است و این حقیقت وجود مشروط به هیچ شرطی نیست، چون که هستی است، موجود است و هیچ علت و ملاکی نمی‌خواهد. خدا که مصداق تمام هستی و عین وجود است، موجود است و هیچ دلیل و علتی بر وجودش نمی‌خواهد. بنابراین احتیاج به علت یا عللی نیست و دور و تسلسل لازم نمی‌آید. یعنی حقیقت هستی در ذات خود مساوی است با ذات خدا.

تقریر آیت الله جوادی آملی از برهان صدیقین:

آیت الله جوادی آملی با استفاده از مطالب استاد خود علامه طباطبائی(ره) برهان را چنین تقریر می‌کند:

اصل واقعیت خواه وجود و خواه ماهیت به هیچ وجه قابل انکار و هم‌چنین قابل استدلال نیست بلکه به عنوان یک مطلب ضروری و خلل‌ناپذیر مورد اعتراف و یقین هر عاقلی هست. زیرا انکار آن سفسطه است که با وی راه هرگونه بحث و استدلال و نفی و اثبات بسته است و این اصل واقعیت خارج به هیچ گونه قابل زوال نیست.

زیرا محذور سفسطه همراه با زوال آن خواهد بود، یعنی واقعیت خارج ذاتاً هرگونه عدم را طرد نموده و هیچ‌گونه نابودی در او راه ندارد. چون اگر زوال در حریم او راه یابد معنایش این است که واقعا آن واقعیت از بین رفته است و در این صورت هم اصل واقعیت محفوظ مانده است چه این‌که اگر در آن باره تردیدی رخ دهد باز اصل واقعیت ثابت است چون واقعا تردید و شک حاصل شده است.

بنابراین چون اصل واقعیت بدون هیچ شرطی ثابت است و با هیچ وضع و فرضی قابل زوال و یا تردید نیست پس یک واقعیت واجب بالذات و ازلی ثابت بوده و دیگر واقعیت‌ها به او نیازمند و به آن اتکاء دارند.

از این رهگذر روشن می‌شود که اصل هستی واجب بالذات نزد هر خردمندی ضروری است و براهینی که به منظور اثبات آن اقامه می‌شود سمت تنبیه و تذکار داشته و بیش از یادآوری اثر دیگری ندارد.

براهین وجودی در فلاسفه غربی

🌸🌸🌸🌸🌸🌸🌸🌸

تقریر آنسلم

خداوند بنا به تعریف، وجودی است که هیچ چیز کامل تر از او نتواند به تصور درآید. (این تعریف را هم معتقدین و هم غیر معتقدین به خدا می‌پذیرند.)

چیزی که فقط در ذهن وجود دارد یک چیز است و چیزی که هم در ذهن و هم در خارج از ذهن وجود دارد، چیز دیگری است (مثلاً یک نقاشی که فقط در ذهن نقاش است، با چیزی که هم در ذهن او و هم روی بوم نقاشی وجود دارد مغایرت دارد).

چیزی که هم در ذهن و هم در خارج ذهن وجود داشته باشد، کامل تر از چیزی است که فقط در ذهن وجود دارد.

بنابراین خدا باید هم در ذهن و هم در خارج ذهن (یعنی در جهان واقع) وجود داشته باشد، زیرا اگر چنین نباشد، چون می‌توانیم چیزی را که چنین باشد تصور کنیم، پس آن چیز کامل تر از او خواهد بود. اما خدا بر اساس تعریف (که هم معتقدین و هم غیر معتقدین به خدا آنرا قبول دارند) بزرگترین وجود قابل تصور است. بنابراین خدا باید وجود داشته باشد.

تقریر پلانینگا

اگر جهان ممکنی وجود می‌داشت که در آن موجودی که بزرگ تر از آن نمی‌تواند تصور شود، وجود نمی‌داشت، و اگر آن موجود، در جهان بالفعل موجود نمی‌بود؛ در آن صورت، دیگر آن موجود، موجودی که بزرگ تر از آن نتواند تصور شود، نمی‌بود، اگر «خداوند وجود دارد» قضیه‌ای ضروری باشد، در آن صورت، باید در همهٔ جهان‌های ممکن صحیح باشد. وجود داشتن، یعنی عرضه شدن با یک نمونه عینی در یک جهان ممکن. آنچه در جهانی که ما در آن به سر می‌بریم وجود دارد، هم چنین امری بالفعل هم هست.

بنابراین خدا وجود دارد.

صورتبندی برهان چنین است:

جهان W ای هست که در آن حداکثر بزرگی مصداق دار است.

ضرورتاً، یک موجود به نحو حداکثری بزرگ است تنها اگر در تمام جهانها واجد حداکثر کمال باشد.

ضرورتاً، یک موجود در تمام جهانها واجد حداکثر کمال است اگر دارای علم مطلق، قدرت مطلق و کمال اخلاقی در تمام جهانها باشد.

اگر W جهانی واقعی می‌بود «هیچ موجود قادر مطلق، عالم مطلق و از نظر اخلاقی کاملی وجود ندارد» گزاره‌ای محال می‌بود.

آنچه محال است، از جهانی به جهان دیگر فرق نمی‌کند.

بنابراین، ۴ در جهان واقعی محال است.

بنابراین، در جهان واقعی موجودی وجود دارد که ذاتا عالم مطلق، قادر مطلق، و خیرخواه است.

مقاله دوم



جواب به پرسش های متعدد بی منطق بی خدایان!!

آیا خداوند خالق دارد؟

پاسخ به سوال خنده دار این اشخاص



«چیزی که نبود، و موجود شده است، یا خودش خود را موجود کرده، یا غیر او. اگر خودش خود را موجود کرده باشد، یا در هنگامی که موجود بوده سبب وجود خود شده است، یا هنگامی که نبوده. در صورت اول، وجود بخشیدن به موجود، محال است؛ و در صورت دوم باید معدوم، علت وجود شود، و آن هم محال است؛ و اگر غیر او، او را به وجود آورده، اگر غیر آن مانند آن چیز نبوده و موجود شده، حکم او حکم همان چیز است.»

«اول: دقت نمایید که براهین، باید به عقل بنشینند، نه به دل. اگر عقلانی بودند، دل نیز اگر اسیر نفس نشده باشد، فهم می کند و می پسندد و اگر اسیر و محجوب شده باشد، مصداق «لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا» - قلب دارند [ولی] با آن فهم نمی کنند / الأعراف، ۱۷۹» می گردد.»

«دوم: دقت نمایید که مگر در اثبات این فرض، دلیلی [هر چند نامعقول و سست] آورده اند که اکنون در پی برهان قوی در رد این نظریه باشیم؟! «شاید» که برهان نیست. یکی می گوید: «شاید»، بعد شما دنبال براهین متقن و قوی عقلی برای رد آن «شاید» می گردید! هر «شایدی»، «شاید» متقابل و متضاد خود را همراه دارد. مثلاً یکی بگوید: شاید الان هوای فلان شهر گرم است، یعنی شاید هم سرد است. آیا حال برهان «عقلی» برای رد لازم می آید؟! عادت کنیم که همیشه ابتدا از نظریه دهنده، دلیل هم بخواهیم و بعد طرح سؤال کنیم. مثلاً بگوییم فلان شخص، نظریه ای مبتنی بر این دلایل دارد، حال پاسخ یا دلایل رد آن چیست؟ نه این که یکی بگوید «شاید»، بعد دیگران دنبال دلایل رد آن بروند!

◀سوم: چرا می فرمایید که بی خبری دو خدا از یک دیگر، دلیلی بر جهل آنها نیست؟ بی خبری، یعنی جهل نسبت به یک حقیقت یا واقعیتی که هست. پس اگر دو موجود از یک دیگر بی خبر باشند، هر دو نسبت به یک دیگر "جهل" دارند. اما "والله الخبیر"، خدا از همه چیز با خبر است و اگر نباشد، دیگر خدا نیست.

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (الأنعام، ۱۰۳)

ترجمه: دیدگان و بینایی آنها او را در نمی یابند و او دیدگان و بینایی ها را در می یابد، و او باریک بین و آگاه است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (سبأ، ۱)

ترجمه: سپاس آن خدایی را (حمد مخصوص خدایی است) که ملک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، و سپاس برای اوست، در آخرت نیز، و او حکیم و خبیر است.

◀چهارم: وقتی بیان می شود دو یا چند "خدا"، یعنی همه آنها "محدود" هستند. پس دیگر هیچ کدام "واجب الوجود" نیستند. چرا که "واجب الوجود" یعنی هستی محض، وجودی که هستی او بدون هیچ نقص و حدی، عین ذات اوست و قائم به خویش است. بدیهی است که "کثرت" به مثابه ی "حد" می باشد.

◀پنجم: هر موجودی که محدود باشد، ذاتاً ناقص و بالتبع محتاج و نیازمند و قائم به غیر است. پس در زمره ی "ممکن الوجود"ها قرار می گیرد.

◀ ششم: وقتی کسی فرض می‌کند: "شاید دو یا چند خدا و عالم وجود داشته باشد"، با اندکی تفکر در این فرض، بر او روشن می‌شود که آن وقت لازم می‌آید: آن خدایی که خبری از خود نداده است، تجلی نداشته، غافل و بی‌هدف هست و ربوبیت عالمگیر نیز ندارد و ... - اما آن خدایی که می‌گوید: خالق، مالک، رب، إله و معبودی جز من وجود ندارد چه؟ [العیاذ بالله]، نمی‌داند یا دروغ می‌گوید؟ پس در این فرض، هیچ کدام خدا نیستند.

☞ نکته:

دقت کنید که مبحث "وجود" و دلایل عقلی آن که امروزه موضوع علم فلسفه است، اصلاً با مصادیق آن مثل (خدا و ...) کاری ندارد. بحث از "وجود" و اقسام و حالات آن دارد؛ می‌گوید: وجود به دو قسم "واجب و ممکن" تقسیم می‌گردد. از حیث دیگری به "علت و معلوم" - "حادث و محدث" و ... تقسیم می‌گردد. حال نام مصداق هر کدام چیست؟ موضوع بحث عقلی در فلسفه نمی‌باشد.

ادله‌ی عقلی که در علم فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرد، بر اساس براهین اولیه عقلی (که ذاتی است)، وجود "تقیضین" را نمی‌پذیرد. مثلاً قبول نمی‌کند که بگویند: این شیء از حیث واحد، هم هست و هم نیست - هم کوتاه است و هم بلند است و

از این رو، عقل و براهین عقلی، شایدهایی چون: واجب الوجود هست، اما شاید دو یا چند تا باشد را نیز نمی‌پذیرد. عقل، واحد و احد بودن "واجب الوجود" را می‌پذیرد و نقیض آن را نمی‌پذیرد و بر «شاید»ها نیز تکیه نمی‌کند، چرا که "شاید" اصلاً برهان نیست.

عقل بر اساس براهین عقلی حکم می‌دهد که "واجب الوجود" هست. چون "واجب الوجود" است، پس هستی محض است، چون هستی محض است، نقص و نیستی به او راه ندارد؛ در نتیجه واحد است و مثل و مانندی ندارد و ...، حالا نامش چیست؟ موضوع علم فلسفه نمی‌باشد.

در بحث "کلام"، بر اساس همین دلایل عقلی، بحث می شود که خداوند متعال، واجب الوجود است، پس دوئیت و کثرت به او راه ندارد، پس مثل و مانند ندارد، پس سابقه و لاحقهی نیستی ندارد - منزه (سبحان) از هر گونه نقص و نیستی و کاستی است ... - و اگر موجودی دارای این ویژگی ها نبود، «اصلاً خدا نیست» ►►

برای شما بی خدایان با این منطق مسخره آمیزتان آرزو موفقیت داریم.

پایان مبحث "آیا خداوند خالق دارد" به پایان رسید

مبحث سوم

کوانتوم

در ابتدا نقدی فلسفی بر تفسیر ملحدین از فیزیک کوانتوم انجام خواهیم داد و بعد به شکل علمی کوانتوم واقعی رو بررسی خواهیم کرد

نقد فلسفی بر تفسیر ملحدین از کوانتوم



آیا پورتون خود به خود بوجود میاید و از بین می رود؟؟؟!

الف - حال به همین جمله «پروتون‌هایی وجود دارد که هر وقت می‌خواهند به وجود می‌آیند و نابود می‌شوند» دقت نمایید؛ این پروتون‌ها قبل از پیدایش کجا هستند که هر وقت اراده می‌کنند و می‌خواهند به وجود می‌آیند؟ مگر می‌شود موجودی قبل از به وجود آمدن، اراده کند؟! مگر نیستی و عدم خواست یا اراده دارد؟!

ج - اگر دقت کنید، برای این که اثبات کنند «پیدایش علتی نمی‌خواهد» نیز ناچارند «علتی» را بیان نمایند. یعنی برای نفی و تکذیب علت نیز ناچارند به علت متوسل شوند. بعد می‌گویند: رابطه علیت وجود ندارد یا این یکی استثنائاً علت نمی‌خواهد؟ آخر این چه حرفی است؟

د - شعار غیر علمی «هیچ حادثه‌ای منجر به انفجار بزرگ [بیگ بنگ _ مهبانگ] نشده است» را متصور شوید. عالم هستی وجود نداشت، یعنی عدم محض که حتی به تصور نمی‌آید، چرا که نیستی قابل تصور نیست و فقط هستی متصور می‌شود. حال می‌پرسیم: انفجار در عدم یعنی چه که حالا علت داشته باشد یا نداشته باشد؟ مگر در عدم انفجار رخ می‌دهد، مگر نیستی با نیستی تصادفی دارد؟ آن هم تصادفی که منجر به پیدایش هستی شود؟! آیا این شعائر غیر عقلی و غیر علمی نیست؟ اینها حتی نظریه هم نیست، بلکه فقط شعار است که برای تغذیه‌ی تبلیغاتی بیان می‌شود، و گرنه خودشان نیز قبول ندارند.

دقت نمایید که برای برای اثبات این که «علت نمی‌خواهد» نیز مجبورند به ذکر «علل» متوسل گردند. آیا می‌شوند انسان عاقل، علتی را بر نفی ضرورت علیت بیان نماید؟

و - قصه هستی را از «میدان گرانشی و سیاه چاله» آغاز می‌کنند، در واقع در نظر آنان عالم هستی، همان کهنه کتابی است که اول و آخرش افتاده است. بالاخره چیزی باید باشد که در آن میدان گرانشی به وجود آید، فضایی و آسمانی باید باشد که در آن کهکشان‌ها و حرکت وجود داشته باشند تا سیاه چاله به وجود آید.

می‌گویند: در دوران سیاه‌چاله زمان محبوس می‌شود و از بین می‌رود، بعد نتیجه می‌گیرند: «پس خدا نیست!» آخر چه ربطی دارد؟ آیا زمان به داخل سیاه چاله رفته، محبوس شده و سپس نابود می‌شود

و یا اصلا وارد نشده است؟ اصلا زمان یعنی چه؟ مگر زمان ساعت است؟ زمان یعنی «تقدم و تأخر» - حال آیا در فعل و انفعالات سیاه چاله هیچ تقدم و تأخری وجود ندارد؟ مضافا بر این که نفهمیده‌اند اگر زمان بر خدای پدید آورنده پیشی داشته باشد، اولاً همان زمان، به وجود آورنده‌ی دیگری لازم دارد و ثانیاً آن خدایی که «قبل - بعد و زمان» به او راه داشته باشد، خودش پدیده است و نه پدید آورنده. پس چطور از فرض حبس یا نابودی زمان، نتیجه می‌گیرند که «پس خدایی وجود ندارد»؟!

ز - بدیهی است اگر عالم خلقت بر اساس نظامی علیمانه و حکیمانه استوار نبود و قوانینی چون «علت و معلول» - «حادث و محدث» - «حرکت و محرک» - «نظم و ناظم» ... و بالاخره «پدیده و پدید آورنده» بر آن حاکم نبود، نه تنها هیچ علمی قابل کشف و اثبات نبود، بلکه اساساً حیاتی وجود نداشت که در آن انسانی نیز باشد و تلاش در شناخت آن نماید.

بحث ما در اینجا اثبات وجود خدا نیست، بلکه این است که متذکر شویم، با تبعیت از غربی‌ها، ذهن خود را عادت ندهیم تا با هر کشف علمی، زود نتیجه بگیرد «پس خدا نیست»!

این نوع نتیجه‌گیری، نه عقلانی است و نه علمی، بلکه فقط هوای نفس است.

این که بگویند: زمین گرد است، پس خدا نیست - زمین به دور خورشید می‌چرخد، پس خدا نیست - در درون اتم پروتون وجود دارد، پس خدا نیست - انسان توانست مقدار محدودی آسمان اول و برخی از کهکشان‌ها، ستارگان و سیاه چاله‌ها را بشناسد، پس خدا نیست - ما فهمیدیم ترکیبات خون چیست و یا سلسله اعصاب انسان و مغز چگونه کار می‌کند و ...، پس خدا نیست؛ هیچ منطقی ندارد، چه رسد به این که بوی عقلانیت یا علم تجربی دهد.

همین که از هر یافته‌ای نتیجه می‌گیرند: «پس، خدا نیست»، یعنی به ضرورت قانون رابطه «علیت» اذعان دارند، نتیجه‌ی [غلط] بیان شده را «معلول» و یافته علمی را «علت» بر می‌شمرند. اگر رابطه علت و معلوم و نظم حاکم علمی در عالم هستی نباشد، هیچ یافته‌ای قابل اثبات نمی‌باشد.

چگونه بشر می‌تواند بگوید: ویروس سبب (علت) و بیماری (معلول) است و سپس بگوید: هیچ ضرورتی برای علت و معلول وجود ندارد و یا تا یک جایی وجود دارد و بیش از آن وجود ندارد؛ برای اثبات این نظریه غلط نیز باید اقامه دلیل کنند، یعنی علت و معلول را وسط بکشند.

و البته «علت و معلول» نیز فقط یک لفظ یا واژه نیست، بلکه یک رابطه‌ی قانونمند است که بطلان دور و تسلسل را نیز به اثبات می‌رساند.

از این رو عزیزان و به ویژه جوانان، دقت داشته باشند که تا دو تا کتاب می‌خوانند و یا با دو کشف علمی مواجه می‌شوند و یا با نظریه‌ای آشنا می‌شوند، زود نتیجه نگیرند: «پس خدا نیست».

بررسی علمی کوانتوم

کوانتوم واقعی چیست؟؟؟

👉👉👉👉👉👉👉👉👉

از دیدگاه علم فیزیک آیا می‌شود چیزی از هیچ بوجود بیاید؟

از دیدگاه مردم نمی‌شود چیزی از هیچ (هیچ مطلق) بوجود بیاید ولی فیزیک دانان بسیاری با این موضوع مخالف اند.

البته باید بگوییم که این "هیچ"ها به معنی هیچ واقعی نیستند و در فیزیک به اسم تحولات و نوسانات کوانتومی معروف اند. (quantum vacuum fluctuation)

علاوه بر این در دنیا فیزیک کوانتوم ذراتی هستند که از آنان به نام ذرات مجاری یاد می‌شود.

این ذرات زوج‌هایی از ذرات و پاد ذرات هستند که در زمانی بسیار بسیار کوتاه از دل فضا خالی خارج شدند و پا به هستی گذاشتند.

از نقطه نظر فیزیک علت بوجود آمدن ذره و پاد ذره در معادلات عدم قطعیت هایزنبرگ است.

باید بگم در زندگی روزمره ما و دنیایی که در آن هستیم انرژی ثابت است (=طبق شرایط خاص ثابت است). این قوانین همان قوانین فیزیک کلاسیک است.

در این اصل که به پایستگی انرژی معروف است انرژی نه بوجود میاید نه از بین میرود (=دقت کنید، انرژی در شرایط خاص پایدار است، زمانی که جرم و سرعت باشند، وگرنه انرژی در خلاء مطلق هرگز پایدار نیست) بلکه از شکلی به شکل دیگری تبدیل می شود.

اما زمانی که وارد قلمرو کوانتومی می شود این اصل هم صحیح نمیشد و اصل "عدم قطعیت در آنجا حکم فرماست.

در دنیا میکروسکوپی کوانتومی انرژی می تواند از هرجایی پدیدار شود و سپس ناپدید شود. این حالات در دنیا کوانتوم ناگهان اتفاق می افتد و غیر قابل پیش بینی است.

اما اگر ذراتی در بازه زمانی ای بوجود بیایند و انرژی کافی برای آنان باشد وارد قلمرو هستی می شوند.

نکته جالب این است که این موضوع نتایج محسوس و عجیبی را دارد.

نتایجی که قابل اندازه گیری هستند.

می توانیم به Lamb shift و اثر کازیمیر (Casimir effect) اشاره کنیم.

درست است که ما نمی توانیم این ذرات مجازی را بینیم ولی این ذرات در فضای خالی (=هیچ نسبی) هستند.

چرا؟

چون در اثر فعالیت خود اثری به جا می گذارند.

مثال یکی از تاثیرات فوتونهای مجازی این است که انتقال و شیفیت جزئی را در ترازهای انرژی آنها می توانند بوجود آورند.

آن ها حتی می توانند تغییرات جزئی و ناچیزی در حالات مغناطیسی الکترونها ایجاد کنند.

این تغییرات جزئی هستند اما بسیار پر مفهوم اند.

فیزیکدانانم توانستند این تغییرات را با استفاده از تکنیک های اسپکتروسکوپییک اندازه گیری کنند.

این ذرات مجازی که قابل اندازه گیری اند و حتی قابل پیش بینی در انرژی و اتم ها دارند.

در سال ۱۹۵۳ دانشمنده به نام Willis Lamb حالت برانگیخته شدن هیدروژن را اندازه گیری کرد.

به همین دلیل جا به جایی در انرژی اتم را Lamb shift نامیدند.

اختلاف انرژی که توسط این اثر پیش بینی می شود در حدی کوچک است که فقط به شکل یک انتقال در فرکانسهای میکروویو خود را نشان می دهد.

این دانشمند به همین دلیل جایزه فیزیک نوبل دریافت کرد.

زیرا آزمایش های او ثابت کردند ذرات مجازی واقعا وجود دارند.

البته این ذرات، آن ذرات مد نظر در کوانتوم نیستند که ناهنجار هستند.

فیزیک دانان تصور اشتباهی دارند و فکر میکنند که این فضاها واقعا تو خالی هستند و هنوز هم تعدادی از فیزیک دانان آتئیستی چنین عقیده ای دارند.

اما امروزه علم ثابت کرده این فضای خالی اصلا به معنی "هیچ مطلق نیست"!!

جالب است بدانیم این این فضایی که دانشمندان آتئیستی متعصب فکر میکنند به معنی هیچ مطلق است سرشار از ذرات مجازی و انرژی ذرات است!!

این دانشمندان متعصب و پیروان آنان نمی خواهند قبول کنند در فیزیک مدرن به دلیل قوانین خود فیزیک چیزی به نام "هیچ مطلق وجود ندارد، چون علم فیزیک هرگز نمی تواند به این هیچ دست یابد.

بنابراین این در خلاء فیزیکی فیزیکی چیزی موجود است.

حال دیگر دانشمندان آتئیستی و پیروان آنان باید بدانند اصل عدم قطعیت با هیچ مطلق کاملاً متفاوت است.

در این دنیای کوانتوم ذرات مجازی مجبورند که عمر کوتاهی داشته باشند. این ذرات نشان دهنده یک معیار افزایش انرژی در جهان هستی هستند.

جناب هایزنبرگ با اصل عدم قطعیت خود ثابت کرد چنین ذراتی باید طول عمر کوتاهی داشته باشند وگرنه قانون اول ترمودینامیک را نقض می کنند.

به همین دلیل این امکان که عالم هستی ما از چنین افت و خیز هایی و نوسانات کوانتومی آغاز شده باشد را رد می کنند چون با قانون اول ترمودینامیک در تضادی انکار ناپذیر است.

اما فیزیک دانانی برای رفع این مشکل راه حلی بیان کرد و یکی از این اشخاص "ادوارد تریون" نام دارد.

او می گوید:

می توان تمام عالم را یک افت و خیز عظیم در نظر گرفت.

این دانشمندان برای اینکه چیز عجیبی را مجاز بشمارند مجبور هستند و فرض دیگه ای هم نیز انجام بدهند.

این که فرض کنیم انرژی تمام عالم صفر است کمی عجیب است.

زیرا سوال می شود چگونه می توانیم تصور کنیم تمام انرژی جهان برابر با صفر باشد؟؟؟!

آنان برای رفع این ایراد جواب کی دهند که انرژی گرانشی را انرژی منفی باید تصور کرد.

از دید آنها مواد م وجود در عالم انرژی مثبت هستند و انرژی گرانشی منفی است و در مجموع این دو باهم برابر است با انرژی صفر در تمام دنیا.

در نظریه نسبیت عام فضا و زمان می تواند خالی از هر ماده و تابش باشد و با وجود این خالی بودن باز دارای انرژی باشد.

این انرژی به شکل پیچ و تاب هایی در فضا و زمان جمع شده اند.

در آن زمان تلاطم ها و افت و خیز های ناگهانی و تار و پود فضا در تمام یک فضا و زمان کاملاً صاف و بدون شکل و خالی را مشاهده خواهید کرد.

آنگاه در این پیچ و تاب برخی انحناء ها مثبت و برخی منفی اند.

هرکدام از این محدوده های ریز رل حباب های خلاء کاذب می نامند، هر جایی که خم و پیچش مثبت است یک حباب از خلاء بوجود می آید و بر طبق معادلات انشتین به شکل تورم نمایان می شوند.

این حباب در مدت زمان ۱۰ تا ۴۲ ثانیه تا اندازه پروتون بزرگ می شود و انرژی که در آن ذخیره شده کافی است که تمام جرم عالم هستی را تامین کند. در این نظریه حباب ها بدون هیچ ماده یا تابش به بیرون انداخته می شوند با حداکثر آنتروپی.

تنها انرژی که با خود حمل می کنند انرژی ای است که به صورت خم و پیچ و تابشان در آن ها ذخیره شده است، به همین دلیل به آنها خلاء کاذب می گویند.

با متورم شدن این حباب ها انرژی به شکل عجیبی افزایش میابد و بنابراین تضادی با قانون اول ترمودینامیک ندارند.

بنابراین دیگر اثبات شد معادلات انشتین درست است و چیزی که نتیجه گیری شده وقتی که حباب جهان تورم یافت و منبسط شد نوعی از نیروی مقاومت اصطکاکی نیز وارد ماجرا می شود که در آن انرژی به ذرات تبدیل می شوند و دما افت می کند و یک سری از شکست تقارن های ناگهانی روی می دهد.

(خیلی سخت شد فهمش درسته؟؟.....اگه متوجه نمی شید خیلی مهم نیست.....خودشان هم نیز اعتراف کردند نمیفهمند مکانیک کوانتوم دقیقاً چه می گوید...)

وقتی که این انفجالات به دمای زیر نقطه کوری (Curie) رسید ساختار ناگهانی ظاهر می شود و از این جا به بعد بوجود آمدن توده غبار در فضای تهی هست و جمع شدن انرژی در توده غبار که عامل انفجار (Big Bang بنگ_مهبانگ) است و ناگهانی عمل کردن ذرات جز ذات نظریه کوانتوم است.

بله تمام این اتفاقاتی که خواندید طبق گفته گفته آقایون فیزیک دان اتفاق می افتد...

این ها هنوز نظریه هستند و جز قانون های علمی نیستند...

دیدیم که این نظریه از هیچ مطلق شروع نشد...

بله زمان آن رسیده که دیگه جماعت ملحد(بی خدا)قبول کنند که فضا و زمانی باشد... بنابراین این نکته حداقل یک چیز بود...و البته با افت و خیزه هایی که داشته باشند باز هم می شود دو عامل...و اگر معادلات انشتین را کاملا حساب کنیم حداقل سه علت در دنیای کوانتوم می شود...جالب است که ملحدان می گوید در دنیای کوانتوم علت نقش ندارد و کوانتوم علیت را نقض می کند...جالب است که این جماعت به اصطلاح تحصیل کرده برای رد علیت علت می آورند...عجب نکات جالبی...این جا است که شاهد فقر سواد فلسفی و حتی علمی این اشخاص می شویم...مخصوصا ملحد جماعت کشور ما که نهایت هر کدامشان دو کتاب خواند باشند و با دو نظریه آشنا شده باشند و احساس می کنند فوق دانشمند هستند و طبل برداشته اند و می گویند خدا نیست... آنکس که نداند و نداند که نداند... در جهل ابدلدهر بماند...

پس شاید آقای هاو کینگ یک فیزیک دان خوب باشد...ولی ایشان یک فیلسوف آماتوری است...ایشان صفر نسبی(کوانتوم)را به راحتی جایگزین صفر مطلق(عدم مطلق_عدم فلسفی)کرده است...

درباره کوانتوم هر وقت بحث میکنید با ملحدان این نکات یادتون باشه:

اول باید صفر مطلق و صفر نسبی تعریف بشه

صفر مطلق: در ریاضیات صفر مطلق یعنی هیچ به معنای کلمه
این صفر همان عددیست که هیچ عددی رو همیشه بر اون تقسیم کرد و اگر بخواهیم عددی رو بر
اون تقسیم کنیم ریاضی جواب گو نیست.

صفر نسبی: صفر نسبی در ریاضیات عددی بی نهایت نزدیک به صفر هست عددی که نمیتوان
حدس زد ولی وجود دارد.

این عدد در ریاضیات به هیچ وجه به معنی "هیچ" کلمه نیست و میتوان عدد دیگر رو بر اون تقسیم
کرد (ولی صفر مطلق این خاصیت رو نداشت) و در صورت تقسیم عدد مثبت و یا منفی بی نهایت
به ما خواهد داد.

صفر مطلق رو میتوان همون عدم مطلق فلسفی دانست و صفر نسبی رو خلا و یا عدم کوانتومی در
نظر گرفت.

پس تا اینجا فهمیدیم که علم ریاضی بین صفر نسبی و صفر مطلق کاملاً تمایز قائل هست.

به بیان دیگر صفر نسبی (خلا کوانتومی) اصلاً با صفر مطلق (عدم فلسفی) برابر نیست ولی ملحد
جماعت کوانتومی رو خیلی راحت بجای خلا مطلق جایگزین میکنن!

همون طور که گفته شد و تو نقد های علمی و فلسفی کاملاً معلومه. صفر مطلق با صفر نسبی برابر
نیست و از همین نابرابری نتیجه میشود که هیچ کوانتومی دارای خالق هست.

ینی کسی (وجودی) خلا کوانتومی رو از خلا مطلق بوجود آورده.

والسلام

منابع:

کتاب خداوند و فیزیک مدرن (نوشته پروفیسور پائول دیویس)

کتاب طرح بزرگ (نوشته پروفیسور استیون هاوکینگ)

کتاب فیزیک کوانتومی (نوشته استیون گازیورویچ)

+کشفیات جدید

پایان مباحث کوانتوم

مبحث چهارم

بررسی قوانین ترمودینامیک و بررسی فلسفی و رد ازلی بودن دنیا و انرژی

آیا خالق عالم انرژی است؟

انرژی ممکن الوجود است یا واجب الوجود؟ اگر ممکن الوجود است کدام یک از حالات ممکن الوجود را داراست؟

پاسخ: گاهی که با برخی از افراد به اصطلاح روشن فکر در مورد مبداء آفرینش صحبت به میان می آید در کمال شگفتی مدعی می شوند که خالق عالم هستی (انرژی ها) هستند و انرژی همان

خصوصیات واجب الوجود را داراست. این اظهار نظر عجیب و غریب از سوی این افراد به اصطلاح تحصیل کرده

خیلی عجیب نیست چون عمدتاً این افراد با مباحث فلسفی هیچ آشنایی ندارند و صد البته همین مساله در مورد برخی از دانشجویان علوم انسانی نیز مطرح است. چه خوب است که انسان هم مسلط به علم روز باشد و هم مسلط به مباحث فلسفی و با این دو بال به تشریح دار وجود مبادرت ورزد.

سخن در این مقاله در مورد انرژی است. انرژی و ماهیت آن به اعتراف دانشمندان علم فیزیک دارای تعریف قطعی و کاملی نیست لذا سخن گفتن در مورد مفهومی که دارای ابهام است کار راحتی نیست. عمدتاً انرژی را (توانایی انجام کار) تعریف می کنند که از این تعریف کلی نتیجه مشخصی دستگیر نمیشود.

من در صدد بررسی تعاریف مطرح در زمینه انرژی و اقسام انرژی و این امورات نیستم. اما اگر اصل تبدیل ماده به انرژی و انرژی به ماده را بپذیریم، یقیناً باید اعتراف کنیم که انرژی حالتی از ماده است. یعنی ماده در برخی شرایط به این صورت (انرژی) در می آید و بالعکس. پس انرژی یقیناً حالتی متافیزیکی و ماورای مادی نخواهد بود بلکه امری است مادی و دارای خصوصیات نظیر محدودیت، تغییر، شدت و ضعف و ... است که همه از خصوصیات امکانی اند لذا به یقین انرژی ممکن الوجود خواهد بود.

به اعتراف تمام عقلای عالم امور مادی ممکن الوجود اند، زیرا هر آنچه که هست و وجود دارد یا واجب الوجود است و یا ممکن الوجود و از آن جا که در حریم موجود واجب تغییر و تبدیل راه ندارد، پس انرژی یقیناً موجود (ممکن) و (نیازمند علت) خواهد بود.

برخی میگویند بیگ بنگ (مهابنگ) عامل پیدایش جهان بوده است. میگوییم اگر این تئوری اثبات شود، پیدایش خود را به اثبات رسانده است نه این که وجود خالق مد نظر ادیان الهی را نفی نماید! نظریه پردازان بیگ بنگ مدعی می شوند که عالم هستی با یک انفجار پدید آمده است. بدیهی است که (عدم) منفجر

نمی‌گردد. پس باید چیزی بوده باشد که آن چیز منفجر شده و چیزی بوده که عامل انفجار شده است. طرفداران بیگ بنگ اگر مدعی شوند که آن چیز همان ماده اولیه بوده است، دور تسلسل آغاز می‌شود، چرا که سؤال خواهد شد که آیا آن ماده، ازلی (منظور، ازلی ذاتی است نه ازلی زمانی) بوده است؟ قطعاً پاسخ منفی است، چرا که ماده، محدود، مرکب و

قابل تجزیه است، پس هستی عین ذات آن نیست و نمی‌تواند ازلی باشد و ممکن الوجود است پس برای پیدایش او علتی لازم می‌آید.

برخی دیگر مدعی می‌شوند که (انرژی) عامل پیدایش خلقت است و این انرژی ازلی است و هم ابدی است (همیشه بوده و همیشه خواهد بود). ما از این حضرات می‌پرسیم آیا انرژی مادی است یا غیر مادی؟ قطعاً نمی‌توانند بگویند که غیر ماده است، چرا که غیر ماده را قبول ندارند، لذا باید بگویند که ماده و مادی است. پس همان قوانین ماده که پدیده (مخلوق) و محدود و متغیر و مرکب و تجربه‌پذیر ... و ممکن الوجود است، به آن هم اطلاق می‌شود.

پس ادعای خالق بودن انرژی و ازلی بودن آن امری است مغایر با استدلال‌ات عقلی و فلسفی.

در انتهای این متن می‌خواهم یک سوال از ملحدین متمسک به علم تجربی داشته باشم: دانشمندان تجربی می‌گویند علوم تجربی موقوف به تجربه حسی است لذا می‌تواند در مورد مسائلی که به تجربه در می‌آید یعنی رشد یک گیاه، وجود زمین، وجود جاذبه و کیهانشان و... نظر دهد اما چگونه می‌تواند اثبات کند که

خدا نیست؟! مگر می‌تواند تمامی عالم هستی را تجربه کند و سپس نتیجه دهد؟!!

بخش علمی بررسی انرژی:

قانون اول ترمودینامیک (قانون پایستگی انرژی)

$$u = W - Q \quad _ /$$

یعنی وابستگی شدید و اساسی انرژی برای پایدار ماندن به جرم و سرعت!!!

تفاسیر علمی از انرژی

۱- انرژی همانند آب در لیوان است (ماده نقش لیوان و آب نقش انرژی).

۲- انرژی هرگز در عدم مطلق پایدار نخواهد بود.

۳- عده ای می گویند کوانتوم یعنی عدم که این غلط است، خلاء کوانتومی با عدم فرق دارد و کوانتوم محدود به زمان و مکان و بعد است بنابراین کوانتوم وجود دارد پس نتیجه میگیریم وجود وجود× دارد.

و اکنون سوالات بی پاسخ:

قبل بیگ بنگ حجم عظیمی از غبار بوده که جمع شده آنان به صورت هسته باعث شده که انرژی بوجود بیاید.

پس این غبار و انرژی از کجا پیدا شد؟؟

چگونه بیگ بنگ با آنروپی کاملاً کنترل شده باعث شد که میلیارد ها کهکشان بوجود بیاید و این

موضوع صرفاً اتفاقی باعث شده که دنیایی بدون خدشه و کاملاً منظم بوجود بیاید؟؟

تنها چیزی که علم اثبات کرده این است که:

امکان ندارد چیزی از هیچ بوجود بیاید.

قانون دوم ترمودینامیک



مفهوم آنروپی و قانون دوم ترمودینامیک

در ابتدای کار سعی می‌کنم تعاریف و تعابیری که در مورد آنروپی و قانون دوم ترمودینامیک بررسی کنم و بعد از آن بررسی موضوع اصلی بپردازیم:

آنروپی: تابعی است از مختصات ترمودینامیکی که تعریف دقیق دیفرانسیلی آن برای یک فرآیند همدمای برگشت پذیر به صورت شکل زیر است:

قضیه کلاوسیوس: انتگرال بسته تغییرات آنروپی در یک چرخه برگشت پذیر صفر است. که از آن می‌توان نتیجه گرفت که تابع آنروپی مستقل از مسیر است.

تغییر آنروپی جهان: کمیتی است که برابر مجموع تغییر آنروپی سیستم به علاوه تغییر آنروپی محیط.

چند مفهوم مختلف از آنروپی:

آنروپی به نوعی واحد بردار زمان است و شاخص اساسی فیزیکی برای زمان است.

آنروپی با مقدار انرژی که برای انجام کار مفید در دسترس نیست ارتباط دارد.

آنروپی معیاری از اشتباهات تصادفی است که در هنگام انتقال یک سیگنال به وجود می‌آید. پس معیاری از بازده سیستم ارسال پیام است.

آنتروپی معیاری از تعداد حالت های داخلی است که یک سیستم می تواند داشته باشد بدون آنکه برای یک ناظر خارجی که فقط کمیتهای ماکروسکوپیک آن را مشاهده میکند متفاوت به نظر برسد.

از دید ترمودینامیک معیاری است از بی نظمی . هر چه درجه بی نظمی بیشتر باشد آنتروپی بیشتر است و یک تابع حالت و مستقل از مسیر است و با فرض درست بودن قانون سوم ترمودینامیک به صورت زیر مقدار مطلق به صورت زیر دارد :

آنتروپی را می توانیم به عنوان معیاری از تمایل یک فرآیند به اینکه در یک جهت خاص حرکت کند. قانون دوم ترمودینامیک می گوید که انرژی گرمایی به صورت گرما از جسم گرمتر به جسم سردتر انتقال می یابد. اینگونه فرآیندها مرتبه سیستم را کاهش می دهند بنابراین آنتروپی معیاری از تصادفی بودن است.

آنتروپی به دو صورت آنتروپی حرارتی کلاسیک و آنتروپی آماری تعبیر می شود.

قانون دوم ترمودینامیک :

یک فرآیند همیشه در جهتی می رود که باعث افزایش آنتروپی جهان شود. برای پیدا کردن حالت تعادل یک سیستم منزوی باید نقطه ماکزیمم آنتروپی را پیدا کنیم ولی وقتی که سیستم منزوی نیست تغییرات آنتروپی دیگری وجود دارد که باید به حساب آورده شود اما در این حالت تابع دیگری نام تابع گیبس وجود دارد که تنها به سیستم مربوط است و رفتار این تابع تعادل را تحت این شرایط تعیین می کنیم.

در تبدیل کار به انرژی درونی (انجام فرآیندها) حرکت نامنظم مولکول ها افزایش می یابد و لذا به نظر می رسد که این فرآیندها شامل انتقال از نظم به بی نظمی هستند. یعنی می توان گفت که آنتروپی متناسب با بی نظمی سیستم است.

در یک تحلیل آماری می توان نشان داد که همواره تعداد حالات بی نظم یک سیستم بسیار پرشمارتر از حالت منظم آن است.

تعبیری از قانون دوم ترمودینامیک:

۱. جهان در ابتدا آنتروپی مشخصی داشته است و رفته رفته بی نظم تر شده و آنتروپی آن افزایش یافته است تا به جایی برسد که به تعادل ترمودینامیکی برسد. آنگاه از فعالیت باز خواهد ایستاد و هیچ اتفاقی روی نخواهد داد و خواهد مرد که اصطلاحاً به آن مرگ حرارتی می گویند.

۲. در مورد ماشین های گرمایی داریم که $\epsilon = 1$ که فقط در صورتی که داشته باشیم $TC = 0$ آنگاه بازده ما ۱۰۰٪ می شود که نشان می دهد این کار امکان پذیر نیست.

۳. دو بیان از قانون دوم موجود است :

بیان کلوین پلانک : غیر ممکن است که وسیله ای بسازیم که در یک سیکل عمل کند و در عین حال که با یک مخزن تبادل حرارت دارد اثری جز صعود وزنه داشته باشد.

بیان کلازیوس : غیر ممکن است که وسیله ای بسازیم که در یک سیکل عمل کند و تنها اثر آن انتقال حرارت از جسم سردتر به جسم گرمتر باشد.

یک قضیه کلی و تبعات آن :

قضیه : هرگاه یک فرآیند برگشت ناپذیر رخ دهد تاثیر آن بر جهان نظیر تاثیری است که در پی تبدیل مقدار معینی انرژی از شکلی که کاملاً قابل تبدیل به کار است به شکلی که به هیچ وجه قابل تبدیل به کار نیست ایجاد می شود. این مقدار انرژی E مساوی است با T ضربدر تغییری که فرآیند مزبور در آنتروپی جهان به وجود می آورد.

تبعات : اگر این قضیه درست باشد که درست است ! (اثبات آن در کتاب زیمانسکی است) چون فرآیندهای برگشت ناپذیر پیوسته در حال انجام در جهان است انرژی به طور مداوم دسترس ناپذیرتر می شود. این نتیجه به اصل پست تر شدن انرژی معروف است که اولین بار توسط کلوین مطرح شد. "انرژی دائماً به پست ترین شکل ممکن یعنی انرژی گرمایی تبدیل می شود."

اثبات ها و مشاهداتی برای درست بودن قانون دوم:

۱. فرسایش، استهلاک، پیری، کهنگی، فروپاشی و مرگ و... در کل دنیا هر روز در حال اتفاق افتادن است.

۲. چون جهت انجام تغییرات و فرآیندها رو به جلو است و زمان نیز رو به جلو حرکت می کند(و ما نمی توانیم زمان را به عقب ببریم) پس یعنی نمی توانیم پدیده ها را به سمت عقب یا $S < 0$ ببریم {به نظر می رسد که ذات طبیعت با ذات فیلم ویدویی فرق دارد و ما نمی توانیم آن را به عقب باز گردانیم}

۳. در لحظه بیگ بنگ جهان ساده تر و منقبض تر بوده است و از زمان های بعد از آن کل دنیا همواره در حال انبساط و همچنین در حال پیچیده تر شدن است در نتیجه به نظر می رسد روند کلی جهان به سمت افزایش آنتروپی است.

۴. بر طبق قانون دوم ترمودینامیک تمام فرآیندهایی که قرار است در یک سیستم بسته رخ دهند به صورت $S \geq 0$ باید باشند. حالا اگر جهان را به صورت مجموعه ای از سیستم های بسته فرض کنیم پس روند پیش رفتن دنیا مانند جمع تک تک اعضای آن است:

$$ST = \Delta$$

و چون آنتروپی تک به تک مثبت است پس $ST \Delta \geq 0$ یعنی آنتروپی کل دنیا در حال افزایش است.

قانون سوم ترمودینامیک چیست؟؟

سوم ترمودینامیک در واقع ایالات که غیر ممکن است به یک شی تمام راه را به صفر مطلق سرد است. قانون علمی مبتنی بر آنتروپی کریستال کامل است.

قانون سوم ترمودینامیک می گوید هنگامی که انرژی یک سیستم به حداقل مقدار خود میل می کند، آنتروپی سیستم به مقدار قابل چشم پوشی می رسد. یا بطور نمادین: هنگامی که

$$S \rightarrow 0, U \rightarrow U_0$$

از رابطه بین انرژی درونی و دما، رابطه بالا را می توان به صورت زیر نوشت:

لحظه ای که

$$S \rightarrow O, T \rightarrow O$$

اما در هنگام کاربرد این قانون باید توجه داشت که در این دما ($T \rightarrow O$) سیستم در حال تعادل است یا نه. زیرا با پایین آمدن دما، سرعت رسیدن به تعادل خیلی زیاد می شود.

جمع بندی و نتیجه گیری



مروری خلاصه بر قوانین ترمودینامیک

قانون اول ترمودینامیک:

یعنی قانون بقای انرژی

یعنی انرژی نه بوجود میاد نه از بین میره

ولی انرژی جهت پایداری نیاز به جرم و سرعت داره و در این شرایط پایداره پس انرژی هرگز ازلی (خدا) نیست

انرژی تنها با جرم و سرعت پایدار است.

قانون دوم ترمودینامیک

آنتروپی : تابعی است از مختصات ترمودینامیکی که تعریف دقیق دیفرانسیلی آن برای یک فرآیند همدمای برگشت پذیر به صورت شکل زیر است:

قضیه کلاوسیوس : انتگرال بسته تغییرات آنتروپی در یک چرخه برگشت پذیر صفر است. که از آن می توان نتیجه گرفت که تابع آنتروپی مستقل از مسیر است.

تغییر آنتروپی جهان : کمیتی است که برابر مجموع تغییر آنتروپی سیستم به علاوه تغییر آنتروپی محیط.

اثبات ها و مشاهداتی برای درست بودن قانون دوم:

۱- فرسایش، پیری، کهنگی، فروپاشی و مرگ و... در کل دنیا هر روز در حال اتفاق افتادن است.

۲- چون جهت انجام تغییرات و فرآیندها رو به جلو است و زمان نیز رو به جلو حرکت می کند(و ما نمی توانیم زمان را به عقب ببریم) پس یعنی نمی توانیم پدیده ها را به سمت عقب یا S $< 0 \Delta$ ببریم {به نظر می رسد که ذات طبیعت با ذات فیلم ویدویی فرق دارد و ما نمی توانیم آن را به عقب باز گردانیم}

۳- در لحظه بیگ بنگ جهان ساده تر و منقبض تر بوده است و از زمان های بعد از آن کل دنیا همواره در حال انبساط و همچنین در حال پیچیده تر شدن است در نتیجه به نظر می رسد روند کلی جهان به سمت افزایش آنتروپی است.

۴- بر طبق قانون دوم ترمودینامیک تمام فرآیندهایی که قرار است در یک سیستم بسته رخ دهند به صورت $S \geq 0$ باید باشند. حالا اگر جهان را به صورت مجموعه ای از سیستم های بسته فرض کنیم پس روند پیش رفتن دنیا مانند جمع تک تک اعضای آن است:

$$ST = \Delta$$

و چون آنتروپی تک به تک مثبت است پس $ST \Delta \geq 0$ یعنی آنتروپی کل دنیا در حال افزایش است.

بنابراین:

روزی خواهد آمد که تمام اجسام به درجه حرارت پست و مشابهی در حد صفر می رسند (منظور از صفر این است که درجه و حرارت و حرکت مولکولی و اتمی و آنچه که به آن دو مربوط می شود، باشد. در این مرحله ماده به طور مطلق نابود میشود زیرا ماده ذاتا دارای حرکت جوهری است از این رو قانون دوم ترمودینامیک نابودی ماده را به طور مطلق ثابت می کند مگر آنکه ماده دست به وجودی غیر از خود دراز کند) در این روز دیگر انرژی قابل مصرف نیست و دیگر زندگی ممکن نیست. اگر در این حالت جهان را ازلی بدانیم هم اکنون در زمان بی نهایت هستیم و باید به مرگ ترمودینامیکی خود رسیده باشیم که می بینیم این طور نیست پس جهان ازلی نبوده نیست و نخواهد بود.

قانون سوم ترمودینامیک:

قانون سوم ترمودینامیک میگوید:

در هر نظام بسته ای، اختلال و آشفتگی به وجود می آید. اگر اتومبیلی سال ها بدون هیچ گونه تعمیری کار کند، در آن بی نظمی به وجود می آید و این امکان وجود دارد که دیگر نتواند به راه خود ادامه دهد. کهنه شدن و فرسودگی یک مطابقت ساده با قانون دوم ترمودینامیک دارد. اجرایی که در فضا هستند نیز فرسوده می شوند. ستاره شناسان فرآیند سالخوردگی را با مرگ گرما می شناسند. اگر کیهان چیزی بود که: "همیشه بوده، یا تا ابد خواهد بود" همانطور که دکتر "مارل ساگان" نیز به آن اشاره داشته، آنگاه هیچ چیز نمی توانست برای بهبود، و یا برای تعمیر و مرمت به آن اضافه شود. حتی اگر جهانی بود که گسترش پیدا می کرد و بعد از هم فرو می پاشید و مجددا گسترش پیدا می کرد، به هر حال از بین می رفت به این دلیل که نور و گرمای خود را هر بار که بسط پیدا می کرد و می خواست دو مرتبه به جای اول باز گردد از دست می داد.

بنابراین قانون اول دوم و سوم ترمودینامیک صراحتاً ازلی بودن دنیا و انرژی رو رد میکنند.

پایان مباحث قوانین ترمودینامیک

مبحث پنجم

ثابت کیهانی

ثابت کیهانی چیست؟؟؟

از دیدگاه فیزیکدانان مشهور دنیا به خصوص ساسکایندها:

هیچ فیزیکدانی نمیتونه باور کنه که چنین تنظیم ظریف مهمی بر اساس سخاوت مندی طبیعت تنظیم شده چون هیچ منطقی نمیتونه اینو بپذیره

اگه فیزیکدانی بگه این تصادف بودن یعنی تنظیمات مهم بیگ بنگ رو هم زیر سوال برده و قوانین مهم آنتروپی رو صراحتاً زیر پا گذاشته

«اون وقت اون شخص دیگه یه فیزیکدان نیست بلکه یه تیمار علم زده هست»

این نشونه ای طراحی هوشمند در دنیاست
آیا طراحی هوشمند خالی از یک طراح است؟

به همین دانشمند برجسته ای به نام ساسکایندها که اختلالات زیادی میان فیزیک و دین داشت بعد کشف ثابت کیهانی دوباره به خداوند ایمان آورد.

پایان مبحث ثابت کیهانی

مبحث ششم

بررسی مالتی ورس (جهان های موازی)

Multiverse

عالم های متعدد

اگر عالم های متعددی وجود داشته باشند، قوانین طبیعی آن عالم ها باید مختلف بوده و در لحظه ی انفجار عظیم مربوط به خودشان، تنظیم شده باشند،

اگر انفجار های عظیم متعددی روی داده ،هر عالم ، با قوانین ویژه خود، می تواند بوجود آمده باشد، و به این ترتیب اصلا تعجب آور نخواهد بود، اگر یکی از این عالم ها، اینگونه، تنظیم شده باشد ،

پس وقتی عالم های متعددی با قوانین متعدد وجود دارد، دلیلی ندارد که از این تنظیم دقیق موجود در این عالم تعجب کنیم،

و با یک جهش فکری بسیار خردمندانه دوباره کیهان شناسان پذیرفته اند که عالم ما کاملا متناسب باموجودیت ما می باشد.

بدون نیاز به یک تنظیم کننده ی نهایی، یا خالق، این فقط یک جواب علمی است، ولی قابل اثبات نیست،!! قابل نفی هم نیست،

و حالا منطق، چالشی دیگر در برابر کیهان شناسان قرار می دهد، ایده ی مالتی ورس، آنها را در راهی قرار می دهد که دوباره منجر به نیاز به خالق می شود.

ما می توانیم جهان هایی را در فرض داشته باشیم که مساعد تر از این عالم برای ما باشد، البته اینها احتمالاتی هستند که فراتر از سطح فهم و درک اذهان ما می باشد، ولی نمیتوانیم این طور فرض کنیم که در این عرصه وسیع چندین جهانی ، هیچ جهانی پیچیده تر از جهان ما وجود نداشته باشد.

اگر چه ما کاملا جدا از جهان های دیگر هستیم، ولی غیر ممکن هم نیست، که یک روز بتوانیم وجود آنها را ثابت کنیم،

آیا ما می توانیم بفهمیم که این جهان های دیگر چگونه اند؟

یک جایی در میان این مجموعه ی بی نهایت ،باید یک دنیای شبیه به دنیای ما وجود داشته باشد، ممکن است بعضی ها کمتر تکامل یافته باشند و بعضی ها بسیار پیشرفته تر باشند.

آیا آینده ی ما در این عالم، میتواند شباهتی با حیات فعلی موجودات سایر عالم های پیشرفته داشته باشد؟

آینده ی هوش و بینش چگونه خواهد بود؟

به نظر میرسد هوش در این عالم به رشد نهایی خود رسیده، مگر اینکه طبیعت راهی بسوی تکامل هوش موجودات ابداع کند، اما بعضی دانشمندان بر این اعتقادند که هوش موجودات، مرحله ی اولیه ی تکامل را پشت سر گذاشته، و مرحله ی بعدی آن آغاز شده است.

برای ۳ یا ۴ میلیارد سال اول، روی زمین قانون تکامل، نیروی محرک افزایش پیچیدگی ها بشمار میآمد، ولی در دوران جدید، یعنی چند هزار سال گذشته ، توسعه فرهنگی جای قانون تکامل را گرفته است ، اگر ما هوشمند تر بشویم ، به این علت خواهد بود، که ما یاد خواهیم گرفت که به وسیله تکنولوژی و شاید پزشکی ، ظرفیت هوشی و ادراکی خود را بالا ببریم،

و این ممکن است ظرف چند دهه آینده به حقیقت بیوندد.تکنولوژی میتواند هوش را فراتر از ظرفیت طبیعی مغز های بیولوژیکی ما گسترش دهد.

با تکنولوژی، دنیای ما به حالت فوق ادراک متحول میشود.

مفهوم فوق ادراک به هر نوع قوه عقلانی که تا حد بسیار زیادی فراتر از توانایی مغز انسان بتواند عمل کند گفته میشود

چیزی بسیار بسیار بالاتر از انسان نه فقط در هوش ، بلکه در یک تراز کاملاً برتر.

برای درک قابلیت عملکرد یک موجود فوق ادراک آینده ، میتوانیم با مقایسه عملکرد کامپیوتر، یک برآورد مقداری داشته باشیم،

ما میتوانیم به قدرت پردازش کامپیوترها و نوع محاسباتی که در توان آنهاست و به میزان پیچیدگی که میتوانند شبیه سازی کنند فکر کنیم ، ما میدانیم که ظرف چند دهه کامپیوتر توانسته از قابلیت شبیه سازی الگوهای خیلی ساده، به قابلیت خلق دنیاهای مجازی با محتویات و جزئیات بسیار دقیق در آنها برسد،

و اگر کامپیوترهای عصر آینده آنقدر قوی باشند،

میتوانند وقایع آغازین عالم ها را دوباره سازی کنند ، آنها میتوانند اصولی که در پس تنظیمات دقیق قوانین طبیعی بوده مورد آزمایش قرار دهند ، همچنین میتوانند پارامترهای خلقت را دستکاری کرده و ببیند که چه وقایعی میتواند روی دهد.و اگر این روند ادامه پیدا کند میتوان کامپیوترهایی را تصور کرد که میتوانند دنیاهایی به پیچیدگی عالمی که ما در آن ساکنیم را شبیه سازی کنند.و وجود مالتی ورس را ثابت کنند !

البته این امر باعث میشود که یک سوال فلسفی مطرح شود و آن اینکه :

آیا اکنون ما در دنیای شبیه سازی شده، در کامپیوترعالمی که در تکنولوژی چند هزارسال از ما جلوتر است ،قرار داریم ؟.

با تکنولوژی فوق ادراک و در ترازوی کاملا برتر.

و آیا ممکن است چیزی که که فکر میکنیم یک جهان واقعی است فقط یک دنیای مجازی خلق شده توسط طراحی هوشمند باشد ؟!

در یک مالتی ورس ، تقریبا حتمی است که موجودات باهوش بسیار تکامل یافته تر از ما وجود داشته باشند،

با قدرت اجرایی شبیه سازی هایی که بطرز شگرفی پیچیده میباشد ،

کل دنیا ی ما میتواند یکی از شبیه سازی های آنها باشد ،

این ما را به کجا میرساند،

ممکن است خود ما موجوداتی از این شبیه سازی ها باشیم؟

و در حالی که خودمان را از احتمال اینکه عالم ساخته یک خالق مثل خدا باشد جدا کردیم علم

دوباره ما را به نقطه ای میرساند که آغاز کردیم ،

آیا ممکن است آن وجود فوق هوشمند ،همان خدا باشد که همیشه در تصور ما بوده ،

آیا اگر ما شبیه سازی باشیم برای هدفی ما را ساخته اند.

ممکن است موجودیت ما در حد یک تضاد نباشد ، ممکن است نهایتا خالقی با طرحی عظیم

دست اندر کار باشد.

اگر موجودیت ما درون یک شبیه سازی است آیا اصلا ما واقعیت داریم.

در جستجو برای یافتن توضیحی، بجای دلایل مذهبی، در زمینه خلقت، کیهان شناسان یک امکان را

کشف کرده اند که بطرز غیر قابل باوری مشابه همان دلایل مذهبی است .

،امکان وجود یک قادر مطلق، و دانای همه چیز و یک ابر هوشمند ، چیزی که ، انگیزه هایش در

وهم نمی گنجد ، و وجودش غیر قابل رد است.....

پایان مبحث ششم

بررسی و نقد بوئینگ ۷۴۷ ◀ تیر خلاصی به بی خدایان ▶▶

قضاوت بر اساس گزاره‌های ایمپریکال و نفی تعمیم

گزاره Empirical یا همان گزاره مبتنی بر شهود گزاره‌هایی هستند که بر اساس مجموعه‌ای از شواهد صادر می‌شوند. اما در نگاه منطقی، لزوم تعمیم به کل را ندارند و هیچ علتی برای فراگیر بودن آنها نیست. انگیزه صدور اصل انتخاب و تکامل طبیعی بر اساس مجموعه‌ای از مشاهدات (حتی از لحاظ کمی قابل توجه) صادر شده‌اند. اما علتی برای انتزاع کردن یک اصل از این مشاهدات نیست. صرفاً می‌توانیم بگوییم:

انتخاب و تکامل طبیعی وجود دارد. اما از لحاظ منطقی صدور گزاره انتخاب طبیعی و تکامل یک اصل طبیعی است یک گاف منطقی محسوب می‌شود. پیدایش بوئینگ ۷۴۷ که تلقی برهان به آن شده است بر پایه اعتماد بر اصل انتخاب و بقای اصلحی است که در لفظ دچار ایراد منطقی است. زیرا همانطور که گفته شد تخصیص واژه اصل در کنار همچنین گزاره امپریکالی ایراد منطقی دارد. اگر چه بوئینگ ۷۴۷ اثبات خدا نمی‌کند و در کل برهان نظم توانایی اثبات خدا را به شکل کامل ندارد اما پاسخ داوکیدز به این برهان یک پاسخی غیر منطقی و ابلهانه است. اما برهان نظم تنها کاری که می‌تواند انجام می‌دهد آن است که بشر را متوجه مفاهیمی می‌کند که بسیار از نگاه بشر تعجب آور است و صرفاً راه خوبی برای فرایند فرازبانی ارجاع به نفس یا بازگشت به خود است.

برهان بوئینگ ۷۴۷ در واقع در مقام اثبات نادرستی برهان نظم به عنوان برهان اثبات خدا است در حالی که فیلسوفان و متکلمان اسلامی به هیچ وجه ادعا نمی‌کنند که این برهان در مقام اثبات خدا است، بلکه برهان نظم را برهانی در مقام اثبات حقیقتی برتر در وراء عالم ماده می‌دانند، گرچه در نهایت انسان منصف آنچه ادیان او را خدا می‌نامند نزدیک ترین حقیقت به آنچه وجودش در برهان نظم ثابت می‌شود می‌یابد، اما در حقیقت این امر بدیهی و واضح است که در برهان نظم

موجودی برتر و دارای علم و قدرت عظیم در ورای کائنات به اثبات می رسد، حقیقتی که مورد انکار خداناباوران است.

پس در مجموع اشکالات برهان نظم محدودیت علم است و ناتوان بودن انسان و علم محدودیت در شناخت علیت ها و روابط عالم ورای ماده و غیر ماده است زیرا هرچه علم بیشتر پیشرفت کند ما نیز بیشتر متوجه نظم در دنیا خواهیم شد و متوجه قوانین علیت خواهیم شد.

از آن طرف نداشتن آگاهی غرب از فلسفه اسلامی موجب تقریرهای نادرستی به عالم فلسفه شده و حتی ریچارد داوکینز که یک بیولوژیست است پا در کفش فلسفه گذاشته!!!!

پس ما میتوانیم تبیین هارا اینگونه معنا کنیم:

و علل اربعه در تبیین عقلانی پدیده ها:

- ۱- علت فاعلی: کسی که با عملش چیزی رو بوجود میاره (مثل نقاش)
- ۲- علت مادی: جنس هر موجودی رو تشکیل میده (مثل چوب برای تخت)
- ۳- علت صوری: از ماهیت و نوع پدیده حکایت میکنه (شکل مجسمه)
- ۴- علت غایی: هدف از بوجود آمدن چی بود و به چه دلیل انجام میشه (مثل هماهنگ و نظم در دنیا).

علت فاعلی و علت غایی در تبیین جهان بهترین عمل است در مقابل برهان بوئینگ ۷۴۷.

پایان مبحث هفتم

بنده تا حد ممکن سعی در بررسی نکات مهم داشتم و تا جایی که در توانم بود نکات رو ساده و قابل فهم بیان کردم...

این file اولین نوشتار بنده هست و سعی دارم به دوستانی که با ملحدین بحث میکنند کمکی کرده باشم و زکات علم انجام شده باشه

به زودی file هایی درباره نکات و رد شبهات ملحدین خواهم نوشت و بررسی فرگشت و نکات و ادله های دیگر بی خدایان...

نویسنده و گرد آورنده:سینا حیدری